

مصاحبه با نسل اول معماران بعد از جنگ آلمان

به نقل از برنامه رادیویی صدای معماری www.voiceofarchitecture.com

arsalanonline@yahoo.de

ارسلان دامغانی / پژوهشگر دکتری معماری دانشگاه دارمشتات آلمان

است، اشاره کرد. متأسفانه خیابان‌کشی‌ها در مواردی چند، ناآگاهانه سازماندهی شد که امروز می‌توان به هنگام وارد شدن از اتوبان به دارمشتات متوجه این موضوع شد. مصداق این سخن زمانی است که وارد خیابان راین می‌شوید و به طرف ارگ شهر حرکت می‌کنید. در اصل می‌بایست این خیابان تا رودخانه راین کشیده می‌شد و بدین ترتیب ارگ دارمشتات را به رودخانه مرتبط می‌کرد.

■ شما زمان تدریس در دارمشتات با دو تن از اساتید از شهر اشتوتگارت همکاری بودید؛ گروهی که بعدها به نام «3B» معروف شد. لطفاً در این مورد برایمان توضیح دهید.

بله. گروه «3B» در شهر دارمشتات شهرتی پیدا کرد که می‌توان گفت بی‌شبهت به شهرت یک اسطوره نیست. من این شانس را داشتم که اولین شهروند اهل اشتوتگارت باشم که در دارمشتات به عنوان پروفیسور منصوب می‌شود. در این شرایط، همکاران پیشکسوت از من به عنوان یک مرد جوان سؤال کردند که آیا شما که با جوانترها در ارتباط هستید، مهندس معمار دیگری را می‌شناسید که به تیم ما بپیوندد؛ البته پاسخ من مثبت بود. «والتر بلز» از اشتوتگارت را به ایشان معرفی کردم. این روند ادامه پیدا کرد و برای کرسی خالی مانده «رنست نویفرت» در زمینه سازهای پیش ساخته نیز، «گوتنر بنیش» را پیشنهاد کردم. به این ترتیب گروه «3B» از آلمان گرد هم آمدند. این سه قطب، تأثیر بسزایی بر روی دانشکده گذاشتند. ما در حضور دانشجویان در سمینارهای چهارشنبه [سمینارهای عمومی دانشکده معماری دارمشتات که از سال‌های متمادی برگزار می‌شود] با یکدیگر بحث می‌کردیم.

■ شما به عنوان استاد معماری، تکامل نحوه تدریس این

رشته را از زمان فعالیت خود تا به امروز چگونه ارزیابی

می‌کنید؟ این مقوله دچار پسرقت شده است یا پیشرفت؟

من پسرقت‌های آشکاری می‌بینم که نه تنها از سوی دانشجویان ایجاد نشده، بلکه همواره از سوی مقامات بالادست به وجود آمده‌اند. از میان آنها می‌توان به «آنته شلاوان» - وزیر آموزش عالی - و تمامی کسانی که خود را در زمینه آموزش صاحب‌نظر می‌دانند، اشاره کرد. به مدت ۲۰ سال در پست رئیس کمیسیون رفرم آموزشی در سطح استانی مشغول به کار بودم. با همکاری که در مراکز مختلف آموزشی تدریس می‌کردند، کنفرانس‌های بسیاری برگزار کردیم و پس از بحث‌های فشرده، طرح‌هایی را با نماینده‌های آموزش عالی بخش‌ها در میان گذاشتیم. متأسفانه آنها به هیچ وجه علاقه‌ای به صحبت‌های ما نشان ندادند. می‌توان گفت بهترین سیستم‌های تدریس را در اختیار آنها قرار دادیم، اما حتی به آن نگاه هم نکردند... و این مشکل بنیانی است که در آلمان با آن دست به گریبان هستیم. البته باید ذکر کرد که امروزه سراسر اروپا با این معضل مواجه شده و آن به دلیل سیستم یکسان‌سازی است. این یکسانی بدون توجه به آنکه شما در کجا تحصیل می‌کنید، خواه در اسلو، تورینگن یا روم باشید، باعث می‌شود محتوای مطالب و قوانین، یکسان به کار رود. امیدوارم چنین سرنوشتی رقم نخورد. بگذارید شاخصه‌های ویژه خود را داشته باشیم. بسیار زیباست که دانشکده‌ها چهره خاص خود را داشته باشند. این ما هستیم که به عنوان اساتید به آن شکل می‌دهیم و نه یک وزارخانه.

پروفیسور «ماکس بشر» همچون «لوکوربوزیه» یکی از معدود معماران نویسنده و نظریه‌پرداز است که از چهره‌های برجسته نسل اول معماران پس از جنگ آلمان نیز به شمار می‌آید. از پر اهمیت‌ترین مطالب مطرح‌شده در این بحث، شرح دیدار ایشان در جوانی با «میس وان دروهه» و «فرانک لوید رایت» در ایالات متحده، بررسی سیستم آموزش معماری دوران‌های مختلف آلمان بعد از جنگ و نقش معماران و اهمیت آنها در فرایند ساخت است.

■ پروفیسور ماکس بشر، چه انگیزه‌ای باعث شد شما به معماری روی آورید؟

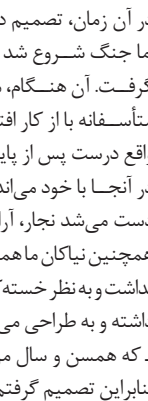
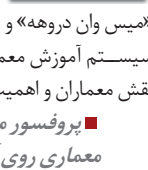
در آن زمان، تصمیم داشتم به صورت آکادمیک به موسیقی بپردازم. اما جنگ شروع شد و در این میان بازوی چپ من هدف گلوله قرار گرفت. آن هنگام، مدت پانزده سال بود که ویلن می‌نواختم اما متأسفانه با از کار افتادن یک دستم، این آرزو نقش بر آب شد. در واقع درست پس از پایان جنگ، به یک کلینیک نظامی منتقل شدم. در آنجا با خود می‌اندیشیدم می‌توانم چه کاری انجام دهم. با دو دست می‌شد نجار، آرایشگر و یا پزشک شد. همان‌طور که پدرم بود. همچنین نیاکان ما همه پزشک بودند. اما این حرفه‌ها برای من جذابیتی نداشت و به نظر خسته‌کننده می‌رسید. من به تکنیک و هنر بسیار علاقه داشتم و به طراحی می‌پرداختم. پدرم دوستانی داشت که فرزندان آنها - که همسن و سال من بودند - در رشته معماری تحصیل می‌کردند. بنابراین تصمیم گرفتم این رشته را انتخاب و امتحان کنم.

■ شما هنگام جنگ در اشتوتگارت بودید یا

دارمشتات؟

در اشتوتگارت بودم [پروفیسور بشر هفتم آوریل ۱۹۲۵ در اشتوتگارت متولد شده و تا پس از دوران تحصیل در آن شهر زندگی می‌کرده است]. بلافاصله پس از پایان جنگ به طور اتفاقی به دارمشتات آمدم. مرکز شهر تقریباً با خاک یکسان شده و سیمای آن بسیار وحشتناک می‌نمود. با وجود آنکه اشتوتگارت هم از بمباران در امان نماند ولی می‌توان گفت آنجا کمتر از شهرهایی مانند هامبورگ و دارمشتات ویران شده بود. ■ از آنجایی که دارمشتات را پس از جنگ دیده بودید... شهر چگونه به حیات خود ادامه می‌داد؟ آیا اساس و پایه آن در میان خرابه‌ها قابل تشخیص بود؟

بله، شناسایی پایه اصلی شهر بر اساس شالوده و اسکلت باقی‌مانده آن، امکان‌پذیر بود. در این راستا می‌توان به بافت قدیمی دارمشتات؛ «مرکز شهر» با خیابان‌های کم‌عرض و «شهرک مولر» که توسط «گئورگ مولر»، معمار آلمانی در قرن هجدهم میلادی بر اساس یک نقشه کاملاً هندسی ساخته شده



پروفیسور «ماکس بشر»، معمار و نظریه‌پرداز